

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۷/۱۵
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۹/۲۷

موانع بیداری اسلامی در آیات و روایات

۶۱

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

موانع بیداری اسلامی در آیات و روایات
سهیلا جلالی کندری و همکار

سهیلا جلالی کندری^{۱*}
زهرا حلیمی^۲

۱. استادیار دانشگاه الزهرا (سلام الله علیها)، تهران، ایران.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه الزهرا (سلام الله علیها)، تهران، ایران.

چکیده

بیداری اسلامی پدیده‌ای است اجتماعی به معنای رهایی از استبداد و استعمار و تلاش در راه دستیابی به استقلال سیاسی، اقتصادی و ... این پدیده در دهه‌های اخیر به اوج خود رسیده است. ولی موانعی بر سر راه محقق شدن آن وجود دارد که باعث شده است در بسیاری از کشورها محقق نشود یا به هدف نرسد. بررسی این موانع از نگاه آیات و روایات موضوع این مقاله است. با بررسی آیات قرآن مشخص می‌شود که جهل، ظلم، تفرقه، تحجر، تحریف اسلام و... از جمله این موانع می‌باشد. به نظر می‌رسد نقش جهل در بین این موانع از بقیه پررنگ‌تر است، چرا که علت برخی موانع دیگر نیز جهل و ناآگاهی مردم است. پس از جهل، ظلم مهم‌ترین مانع است.

واژگان کلیدی: بیداری اسلامی، موانع بیداری اسلامی، جهل، ظلم.

پدیده بیداری اسلامی از مهم‌ترین و گسترده‌ترین پدیده‌های سیاسی اجتماعی قرن اخیر است. امروزه ما شاهد ایجاد موجی از بیداری اسلامی در کشورهای عربی هستیم. ولی می‌بینیم که در برخی کشورهای تحت سلطه یا اصلاً این موج ایجاد نشده یا اگر شده به سرانجام نرسیده و کمتر کشوری است که در جریان بیداری اسلامی به اهداف مطلوب رسیده باشد. از جمله شعارها و خواست‌های مردم منطقه در قیام علیه حکومت، حفظ استقلال و عزت ملی و اسلامی‌شان است. خواست اصلی و محوری اعراب (اعم از مصری‌ها، یمنی‌ها، تونسی‌ها، بحرینی‌ها و...) نیز در جریان بیداری اسلامی، برچیده شدن حاکمیت استبداد و دیکتاتوری‌های حاکم بر کشورشان بوده است. یکی از کشورهای عربی تحت ظلم مصر است. در جریان بیداری اسلامی مردم مصر انقلابی را ایجاد کردند و با حضور در صحنه، دیکتاتور (حسنی مبارک) را عزل کرده و بعد از آن طی انتخاباتی محمد مرسی را به عنوان رییس جمهور انتخاب نمودند. تظاهرات گسترده در تونس نیز با خودسوزی یک جوان تونسی در اعتراض به شرایط موجود آغاز شد و طی آن موجی از اعتراضات مردمی علیه دولت شکل گرفت. به دنبال آن بن علی دولت و مجلس را منحل کرد و موقتاً قدرت را به محمد الغنوشی نخست‌وزیر سپرد. حال این سؤال مطرح است که چرا بعد از گذشت سال‌ها از انقلاب مردم مصر و تونس و به طور کلی کشورهای عربی، این انقلاب‌ها به سامان نرسید و حتی می‌توان گفت اوضاع به قبل برگشت؛ چرا که در مصر ارتش طی یک کودتای نظامی رییس جمهور منتخب مردم (مرسی) را عزل کرد. در تونس نیز رهبران این انقلاب هم‌چنان با یکدیگر درگیر هستند و به تعهدات خود نسبت به مردم عمل نکردند. برخی علت را نداشتن استراتژی انقلابی و اسلامی می‌دانند، برخی دیگر می‌گویند این جنبش‌ها اعضای خود را رهبری نمی‌کنند بلکه برعکس به دنبال اعضای خود راه می‌افتند لذا به نتیجه نرسیده‌اند و بسیاری دلایل دیگر. اعتقاد و دغدغه اصلی مردم در این سرزمین‌ها، اسلام است و قرآنی که هدف اصلی نزولش هدایت و رستگاری مردمان است، حبل‌المتین الهی در یافتن نقشه راه و الگوگیری در رفتار است. بنابراین اسلام (قرآن و روایات) می‌تواند موانع را برای ما مشخص کند. با سیری در تاریخ به نظر می‌رسد بیداری و مقابله با جریان حاکم سابقه‌ی دیرینه‌ای دارد، چرا که این پدیده تاریخی را می‌توان در داستان اصحاب کهف، مقابله پیامبر (صلی الله علیه وآله) با کفار قریش، مبارزه ائمه اطهار (علیهم السلام) از جمله امام حسین (علیه السلام)، توابین و قیام مختار دید. لذا بر آن شدیم که به بررسی موانع بیداری اسلامی با استفاده از آیات قرآن کریم و روایات بپردازیم.

۱. جهل:

«جهل» در لغت متداول، به معنی نادانی و نقیض دانش و آگاهی است. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱: ۱۲۹) این کلمه در روایات به معنای عدم شعور و عدم تعقل به کار رفته و در مقابل عقل است. حضرت امام علی (علیه السلام) در حدیث زیر این معنا را روشن می‌سازد:

«قِيلَ لَهُ: صِفْ لَنَا الْعَاقِلَ، فَقَالَ: هُوَ الَّذِي يَضَعُ الشَّيْءَ مَوَاضِعَهُ، فَقِيلَ: فَصِفْ لَنَا الْجَاهِلَ فَقَالَ: قَدْ فَعَلْتُ. ترجمه: به حضرت عرض شد: عاقل را برایمان وصف فرمایید، فرمود: عاقل کسی است که هر چیز را به جای خودش قرار دهد. عرض شد: جاهل را برایمان توصیف نمایید، فرمود: توصیف نمودم. (حکیمی، ۱۳۶۰، ج ۱: ۱۴۲)

جهل و نادانی عامل بسیار مهمی در ایجاد تفرقه است، زیرا کسانی که در مورد مسأله‌ای آگاهی نداشته و جاهل باشند، جلوی تحقق همفکری و وحدت در آن مسأله را خواهند گرفت. در اینجا مسأله، بیداری اسلامی است. کسانی که آگاهی کاملی از حقوق خود در جامعه اسلامی و جامعه‌ی متعالی، ویژگی‌های رهبری شایسته و... نداشته باشند، نمی‌توانند وحدت و همدلی برای تشکیل موج بیداری اسلامی فراهم آورند. علاوه بر این جهل موجب تعصب بر عقاید و عملکرد فرد نیز می‌شود. چرا که جاهل تنها متکی به تقلید کورکورانه از پیشینیان است و جهل او مانع تفکر و تعقل است. او نه تنها به تغییر شرایط جامعه به سمت متعالی شدن کمکی نمی‌کند، بلکه در مقابل هرگونه تغییر ایستادگی می‌کند. در جریان بیداری اسلامی، این مانع‌تراشی‌ها سد بزرگی بر سر راه تغییر و تحول است که همگی ریشه در جهل دارد. لذا اکنون با تکیه بر آیات و روایات جهل به عنوان اصلی‌ترین مانع بیداری اسلامی تبیین می‌شود؛

۱-۱. برخورد قرآن با جهل

قرآن کریم در آیات متعددی با پدیده‌ی جهل و شخص جاهل قاطعانه برخورد می‌کند که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱-۱-۱. مبارزه با جهل

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:
(كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ)؛ (بقره، ۱۵۱) «همان‌گونه رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و کتاب و حکمت به شما

بیاموزد و آنچه نمی دانستید، به شما یاد دهد».

در آیه‌ی فوق تلاوت آیات الهی، تزکیه، تعلیم کتاب، حکمت و در آخر «تعلیم مواردی که نمی دانستند» از مهم‌ترین اهداف بعثت شمرده شده است. یعنی رهایی از جهل چنان اهمیت دارد که یکی از اهداف بعثت پیامبران می‌باشد.

خداوند در آیات بسیاری از قرآن کریم با عباراتی نظیر: (افلا تعقلون، افلا تتفكرون و...) به توبیخ کسانی که تعقل نمی‌کنند و جاهل می‌مانند می‌پردازد^۱ و در آیاتی دیگر، جهل را تقبیح و جاهلان را به دلیل پیروی از جهل و عدم تعقل توبیخ می‌کند.^۲

۱-۲. تبری از جهل و جاهل

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: (خُذِ الْعُقُوفَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ)؛ (اعراف، ۱۹۹) «با آن‌ها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی‌ها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان».

گذشت از لغزش‌ها، دعوت مردم به کارهای نیک و اعراض از جاهلان، سه سیاست کلی است که قرآن کریم بر آن‌ها تأکید دارد. بنابراین، مخاطب آیه تنها پیامبر نیست، بلکه هر مسلمان و مبلغ و مصلح اجتماعی باید با لجوجان و جاهلان یاوه‌گو، برخوردی اعراض‌آمیز داشته و در برابر توهین‌ها و تهمت‌ها چشم‌پوشی و صبر کند (قرائتی، ۱۳۷۶، ج ۴: ۲۶۶)

قرآن کریم در این زمینه خطاب به حضرت موسی و هارون (علیهم‌السلام) می‌فرماید: قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانَّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ (یونس، ۸۹) «فرمود: دعای شما پذیرفته شد، استقامت به خرج دهید و از راه و رسم کسانی که نمی‌دانند، تبعیت نکنید». در این آیه خداوند موسی و هارون را از پیروی راه و روش افراد نادان برحذر داشت، بنابراین، ثبات و استقامت و تأثیرناپذیری از افراد جاهل و نادان، از وظایف رهبران اسلامی است. حتی همه افرادی که در جامعه‌ی اسلامی زندگی می‌کنند، بنابر دستور دین باید با جهل مبارزه کنند، چرا که جهل آثار بسیار بدی بر فرد و جامعه دارد و مانع مهم آگاهی و بیداری مردم از اوضاع و شرایط حاکم بر جامعه است؛ اکنون به فراخور بحث به بررسی تعدادی از آثار جهل از نظر قرآن می‌پردازیم:

۱-۲. آثار جهل از نظر قرآن

در قرآن کریم همان‌طور که راجع به دانایی و آگاهی و ارزش علم و دانش، سخن به میان آمده است راجع به جهل و جاهل و آثار جهل و... نیز آیاتی ذکر شده است که ما در اینجا

به فراخور بحث به ذکر تعدادی از آیات راجع به جهل و آثار آن می‌پردازیم:

۱-۲-۱. تعصب و لجاجت

در قرآن کریم تعبیری است که نشان می‌دهد تعصب کور مشرکان عرب در عصر پیامبر، از جهل و نادانی آن‌ها سرچشمه می‌گرفت:

(إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ)؛ (فتح، ۲۶) «به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و تعصب جاهلیت قرار دادند، در این هنگام خداوند سکینه و آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل فرمود».

در تفسیر این آیه آمده: «اضافه‌ی حمیت به جاهلیت از قبیل اضافه سبب به مسبب است، زیرا همیشه تعصب‌ها و لجاجت‌ها از جهل برمی‌خیزد؛ چرا که جهل به انسان اجازه نمی‌دهد پایان و عواقب کار را ببیند و این معنا را بپذیرد که ممکن است او در تشخیص خود اشتباه کرده باشد و به همین دلیل همیشه شدت تعصب و لجاجت در میان اقوام جاهل و نادان بیشتر است». (مکارم شیرازی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۹۱)

بنابراین جهل که باعث ایجاد تعصب در فرد می‌شود، موجب می‌گردد که فرد به هیچ وجه نخواهد وضعیت موجود جامعه تغییر یابد؛ لذا نه تنها مشکلات را متوجه نمی‌شود، بلکه وضع موجود را می‌پسندد و حتی با مخالفان مقابله می‌کند و مانع آن‌ها می‌شود.

۱-۲-۲. نفاق، پراکندگی و اختلاف

همیشه اختلافات، از جهل سرچشمه می‌گیرد و آگاهی موجب اتحاد و اتفاق است. جاهلان نه تنها خطرات عظیم پراکندگی را نمی‌بینند و از برکات اتحاد بی‌خبرند، بلکه از اصول همزیستی سالم و طرز همکاری و شرایط فعالیت دسته جمعی صحیح نیز اطلاعی ندارند و همین امر آن‌ها را به پراکندگی می‌کشاند. هرگز افراد متعصب و خودمحمور نمی‌توانند از اتحاد و اتفاق برخوردار باشند، چرا که هر یک از این امور، مانع بزرگی در راه ایجاد وحدت است و با نبود وحدت، هرگز جنبش و انقلابی ایجاد نمی‌شود.

امام علی (علیه‌السلام) در این زمینه می‌فرماید: «لَوْ سَكَتَ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ»؛ (مجلسی، ۱۳۸۸ق، ج ۷۸: ۸۱) «اگر جاهل سکوت اختیار کند، اختلافی در میان مردم پیدا نمی‌شود.»

قرآن کریم نیز جهل را سرچشمه‌ی نفاق، پراکندگی و اختلاف می‌داند و می‌فرماید: (لَا يقاتلونكم جميعاً إلا في قرىٍ محصنةٍ أو من وراءِ جُدُرٍ بأَسْهُمٍ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تحسبُهُمْ جميعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ) (حشر، ۱۴)؛ «آن‌ها هرگز با شما به صورت

دسته‌جمعی نمی‌جنگند، جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها، پیکارشان در میان خودشان شدید است، گمان می‌کنی آن‌ها متحد هستند، درحالی‌که دل‌های آن‌ها پراکنده است، این به خاطر آن است که قومی بی‌عقل و جاهل‌اند». این آیه که درباره‌ی طایفه‌ی بنی‌نضیر (یکی از طوایف سه‌گانه‌ی یهود در مدینه) سخن می‌گوید، از ترس و وحشت درونی و اختلاف و پراکندگی باطن آن‌ها پرده برمی‌دارد و می‌فرماید، به ظاهر متحد بودن آن‌ها نگاه نکن، آن‌ها درواقع جمعیتی پراکنده‌اند و این به دلیل جهل و نادانی آن‌هاست. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۹: ۲۱۳)

۱-۲-۳. کفر

اثر دیگر جهل کفر است. قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: (وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ) (اعراف، ۱۳۸)؛ «ما بنی اسرائیل را سالم از دریا عبور دادیم، در مسیر خود به جمعیتی رسیدند که اطراف بت‌هایشان گرد آمده و عبادت و خضوع می‌کردند؛ آن‌ها (بنی اسرائیل) به موسی گفتند: تو نیز برای ما معبودی قرار ده، همان‌گونه که آن‌ها معبودانی دارند! موسی گفت: شما جمعیتی جاهل هستید». حیرت آور است؛ جمعیتی که تازه اعجاز الهی را مشاهده کرده‌اند، پیشنهاد بت‌سازی به موسی (علیه‌السلام) می‌دهند، ولی حضرت موسی (علیه‌السلام) در پاسخ می‌گوید: «شما گروهی جاهل هستید»؛ چون این جهل و نادانی آن‌ها بود که آن‌ها را به بت‌پرستی دعوت می‌کرد و در واقع سرچشمه‌ی بت‌پرستی، چیزی جز جهل نیست.

بنابراین می‌توان گفت جهل نه تنها عامل بازدارنده‌ی فرد برای ایجاد بیداری و انقلاب است، بلکه مایه نفاق و تعصب و از همه بدتر مایه‌ی کفر است. بنابراین در فرد جاهل نه تنها حس بیداری و روحیه‌ی انقلابی ایجاد نمی‌شود، بلکه برعکس در او حس تعصب و نفاق و پراکندگی رشد می‌کند. کسی که از روزگار خویش و حوادث آن آگاهی ندارد، دچار شبهه و خطا می‌شود و چه بسا خود و دیگران را به گرداب سقوط می‌کشاند. حضرت امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «العالمُ بزمانه لا تهجُمُ علیه اللُّوابِسُ»؛ (حرانی، بی‌تا: ۲۶۱) «کسی که به حوادث زمان خویش آگاهی داشته باشد، دچار هجوم امور اشتباه انگیز نمی‌شود». بنابراین طبق فرمایش ایشان شخص جاهل دچار هجوم امور مشتبه می‌گردد. خلاصه باید اذعان داشت جامعه‌ای که قوانین جهان هستی و سنن الهی را نشناسد، به ارزش‌های الهی و قوانین دین علم نداشته باشد، شیوه‌ی صحیح مقابله با دشمنان و رفتار با دوستان را نداند و زمان خویش و علوم و فنون روز را نشناسد، هم‌چنان

در ورطه‌ی جهل باقی می‌ماند و هرگز به بیداری و انقلاب نمی‌رسد.

۲. تفرقه

«تفرقه» در لغت به معنای جدایی و پراکندگی است. دهخدا در توضیح واژه «تفرقه» می‌نویسد: «پراکنده کردن، پراکنده شدن، جدایی.» (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۵: ۶۸۴۸)

سنت تاریخ و قانون آفرینش این است که هرگاه در میان جمعی وحدت و همدلی ایجاد شد، آنان در رسیدن به هدف موفق خواهند بود، اما اگر واگرایی و تفرقه در میان آنان حاکم شد، قطعاً ضعیف و ناتوان شده و شکست خواهند خورد.

بشر از دیرباز با این آسیب اجتماعی (تفرقه) آشنا بوده است. همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: (إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ) (قصص، ۴)؛ «فرعون در زمین برتری جست و اهل آن را به گروه‌های گوناگون تقسیم کرد. گروهی را به ناتوانی می‌کشاند، پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را [برای کنیزی] زنده نگه می‌داشت، او به یقین از مفسدان بود». بر اساس آیه فرعون برای حفظ برتری بر دیگران و استحکام قدرت خویش مردم را به به گروه‌های مختلف تقسیم می‌کرد و آن‌ها را به جان هم می‌انداخت، در نتیجه آنان دیگر قدرتی برای مقاومت در برابر دستگاه حکومت وجود نداشت و این همان سیاست «اختلاف بینداز و حکومت کن» است. در زمان حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز دشمنان می‌کوشیدند تا با ایجاد جنگ‌های داخلی بین طوایف تفرقه ایجاد کنند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۷: ۳۱۷)

بعد از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یکی از مهم‌ترین اختلاف‌ها و انحراف‌هایی که در میان مسلمانان پدید آمد، مسأله‌ی جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. عده‌ای آن را انتخابی و گروهی آن را انتصابی می‌دانستند. این اختلاف باعث پیدایش دو فرقه شیعه و سنی گشت که منشأ آن اختلافات قومی و قبیله‌ای بود. (خسروپناه دزفولی، ۱۳۸۴: ۲۳) این اختلافات و دو دستگی‌ها باعث شد که دشمنان اسلام از همین راه آسیب‌های بسیاری را به اسلام و مسلمانان وارد کنند. آن‌ها با سرگرم کردن مردم به تفرقه و اختلاف، آن‌ها را از اندیشیدن در مورد اوضاع جامعه غافل کردند تا بعد از بیست و اندی سال به خود آمده و خود خواستار تشکیل حکومت عدل شدند. اکنون نیز شاهدیم که چگونه استعمارگران به نام فرقه‌گرایی به اختلافات مسلمانان دامن می‌زنند و آن‌ها را از اندیشیدن در مورد وضعیت جامعه و حکومت باز می‌دارند و همین عاملی است برای اینکه مردم فرصت فکر

کردن در مورد اوضاع جامعه را نداشته باشند و غافل بمانند و بیدار نشوند. گفته می‌شود جدایی و دوری جسمی، کم کم منجر به جدایی روحی و اختلاف در عقاید می‌شود. شاید بتوان از آیه زیر همراه با تفسیر آن، این نکته را نتیجه گرفت: (وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ)؛ (آل عمران، ۱۰۵) «و شما مسلمانان مانند مللی نباشید که پس از آنکه آیات و ادله روشن (از جانب خدا) برای هدایت آن‌ها آمد، باز راه تفرقه و اختلاف پیمودند».

علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) در شرح این آیه می‌فرماید: «بعید نیست که جمله‌ی «من بعد ما جاءهم البینات» متعلق به «اختلفوا» تنها باشد، بنابراین مراد از اختلاف، جدایی از حیث عقیده است، چنان‌که مقصود از تفرق، جدایی و پراکندگی از حیث بدن‌ها می‌باشد. جهت مقدم داشتن تفرق بر اختلاف آن است که جنبه‌ی مقدمه‌ای داشته، مؤدی به آن می‌شود؛ زیرا مردم هر اندازه در حال اجتماع باشند و با هم الفت پیدا کنند، عقایدشان به یکدیگر نزدیک شده، با هم متحد می‌گردند. لیکن وقتی تفرق داشتند و از یکدیگر جدا شدند، آن دوری و جدایی خواه‌ناخواه موجب اختلاف مشرب‌ها و مسلک‌ها می‌شود. به هر حال معنای آیه این‌گونه می‌ماند که مانند کسانی نباشید که از یکدیگر جدا شدند و از جماعت کناره‌گیری نمودند تا بالاخره آن کناره‌گیری و جدایی موجب اختلاف آنان در ناحیه‌ی آرا و عقاید شد. اگر مردمی دست از اجتماع و تعاون برداشتند و از جاده اتحاد اعراض کردند، همین خود ظلم و ستمی خواهد بود که با دست خود جلوی راه زندگی آورده و خویشتن را در چاه هلاکت انداخته‌اند» (طباطبایی، ۱۴۱۷ ه.ق، ج ۳: ۳۷۴) بنابراین طبق آیات قرآن کریم مسلمانان باید با هم در اجتماع حضور پیدا کنند، با یکدیگر الفت و معاشرت و صله‌رحم کنند، تا دچار اختلاف مشرب و تفرقه نشوند.

۲-۱. عوامل اختلاف و تفرقه از دیدگاه قرآن

قرآن به ریشه‌یابی تفرقه می‌پردازد و عوامل آن را مطرح می‌کند تا مردم با شناختن آن به رفعش اقدام کنند.

۲-۱-۱. کفر

یکی از اسباب تفرقه «عدم ایمان به خداوند واحد» است. فرد یا جامعه‌ای که خالق خویش را مادی و جهان مادی قرار دهد، از آنجا که امکانات جهان مادی محدود می‌باشد، هر دسته و گروهی برای رسیدن به آن‌ها از هر وسیله‌ای استفاده می‌جویند و بدین‌گونه تفرقه و چندگانگی حاصل می‌شود. کافران نه تنها در میان خود با یکدیگر جداگانه و

غیرمتحدند، حتی سعی می‌کنند دین خدا را از رسولانش جدا سازند. (إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا) (نساء، ۱۵۰)؛ «آنان که به خدا و رسولان او کافر شوند و خواهند که میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند و گویند که ما به برخی از گفتار انبیا ایمان آورده و به پاره‌ای ایمان نیاوردیم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی (از روی هوا و هوس) اختیار کنند».

۲-۱-۲. شیطان

عامل اصلی تفرقه، شیطان است. خداوند متعال می‌فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ) (بقره، ۲۰۸)؛ «ای کسانی که ایمان آوردید، همگی در صلح و آشتی درآیید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است».

شیطان گام به گام آدمی را به جانب دوزخ می‌کشد. ابرهای کوچک کم کم بر روی هم متراکم می‌شوند و سرانجام به صورت ابرهای تیره‌ای در می‌آید که نمی‌توان آن را مهار کرد، لذا بر هر مسلمان واجب است در مقابل رشد این ابرهای کوچک مقاومت کند و از ابتدا در پی گام‌های شیطان نرود و در اولین گامی که برای دعوت به سوی ما برمی‌دارد و آن اظهار حساسیت به یکی از برادرانمان است، مراقب و برحذر باشیم و آن برادر را به جای شیطان، دشمن خود تصور نکنیم. (مدرسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۴۵)

۳-۱-۲. عدم تعقل و اندیشه

خداوند در توصیف منافقان، عدم استقامت آنان را در جنگ‌ها را متذکر می‌شود و علت آن را پراکندگی دل‌های آنان می‌داند و در آخر عدم تعقل و اندیشه را سبب پراکندگی دل‌ها می‌شمرد: (لَا يَفْقَهُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ)؛ (حشر، ۱۴) «(یهودیان از جبن) بر جنگ با شما جمع نمی‌شوند، مگر در قریه محکم حصار یا پشت دیوار، دشمنی و کارزار بین خودشان سخت است، (ولی هنگام کارزار با دیگری فرار می‌کنند و) شما آنان را جمع و متفق می‌پندارید، در صورتی که دل‌هایشان سخت متفرق است. زیرا آن قوم دارای فهم و عقل نیستند».

از جمله (ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ)؛ می‌توان نتیجه گرفت ایشان مردمی هستند که خرد و اندیشه خود را به کار نمی‌اندازند تا با کمک آن صلاح و هدایت را از گمراهی

و ضلالت تشخیص دهند و دلیل آن این است که چون خلاف عقل عمل می‌کنند، هدف‌های متعددی دارند در حالی که داعی حق یکی است که دعوت به سوی طاعت خدا می‌کند، بنابراین اگر آن‌ها از عقل‌شان استفاده می‌کردند، دچار اختلاف و تفرقه نمی‌شدند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹: ۳۹۶)

۳. ظلم

ظلم، تجاوز از حق است؛ چه این تجاوز کم باشد، چه زیاد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۵۲۸)، لذا در گناه بزرگ و کوچک، هر دو به کار می‌رود. به همین دلیل به حضرت آدم (علیه السلام) در مورد تعدی که انجام داد، ظالم گفته شده و برای ابلیس نیز همین لفظ به کار رفته، اگرچه میان این دو ظلم فاصله‌ای وسیع است.

بنابراین ظلم در اصطلاح قرآن شامل هرگونه انحراف از موازین حق و تجاوز از حدود و قوانین حاکم بر فرآیند تکامل موجودات یا انجام هر نوع عملی است که مغایر با وضعیت صحیح یا حرکت و تغییر تکاملی پدیده‌ها باشد. (پایدار، ۱۳۵۷: ۲۸)

بررسی آیات الهی مفاهیمی را که بر آن‌ها ظلم اطلاق می‌شود، به ما معرفی می‌کند؛ برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: شرک و بت پرستی^۳، حکم کردن بر خلاف دستورات الهی^۴، باز داشتن مردم از راه و رسم تعالیم الهی^۵، اطاعت از کفار و قبول ولایت آنان^۶.

۳-۱. اقسام ظلم

در نگاه کلی به آیات قرآن ظلم به سه نوع تقسیم می‌شود:

۳-۱-۱. ظلم انسان به خداوند متعال: (إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (لقمان، ۱۳)؛ «شرک، ستم بسیار بزرگی است».

۳-۱-۲. ظلم انسان به نفس خویش: (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ) (فاطر، ۳۲)؛ «بعضی از آن‌ها به خود ظلم کردند».

۳-۱-۳. ظلم انسان به دیگران: (وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ) (شوری، ۴۰)؛ «و انتقام بدی مردم به مانند آن بد، رواست و باز اگر کسی عفو نمود و بین خود و دشمن اصلاح کرد، اجرا و بر خداست و خدا ستمکاران را دوست نمی‌دارد».

از اقسام یاد شده، قسم سوم مربوط به بحث است. ظلم حکام ظالم، از قسم سوم است و حضور حکام ظالم در جوامع از دیرباز عامل بازدارندگی ایجاد بیداری اسلامی در میان مردم بوده است.

۲-۳. حکام ظالم در جوامع اسلامی

ظهور دین اسلام تحول بزرگی در اندیشه بشر به وجود آورد. هدف عمده‌ی این دین الهی رهاسازی انسان‌ها از تمامی قید و بندهایی است که در طول زمان بر دست و پای او پیچیده شده است. اسلام با خودرایی و ظلم مخالف است و بنای حکومت را بر اصل مترقی مشورت قرار داده است. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) نیز در بیشتر مسائل با اصحاب خود مشورت می‌کردند، پس از پیامبر نیز خلفای راشدین به گونه‌ای رفتار می‌نمودند که مردم از آن‌ها با میل و رضایت درونی اطاعت می‌کردند و حتی اگر مجازاتی برای کسی در نظر گرفته می‌شد، از آن‌ها پیروی و دستور را اجرا می‌کردند. (ولایتی، ۱۳۸۴: ۱۵۳)

از زمان به قدرت رسیدن بنی‌امیه بسیاری از مسائل تغییر یافت و سیاست مدارا و تحمل حکومت از بین رفت. عمال معاویه بیم داشتند که اگر به مردم آزادی دهند، آن‌ها دست به شورش بردارند؛ لذا به سختگیری و شکنجه‌ی مسلمانان پرداختند. نخستین بار در دوران معاویه بود که سختگیری و شکنجه اعمال شد و اشخاصی که با وی مقابله می‌کردند، دستگیر و شکنجه می‌شدند (جرجی زیدان، ۱۳۶۹: ۷۲۳)

بعد از معاویه، جانشین او یزید، همچنان راه پدرش معاویه را ادامه داد و حتی باید گفت نسبت به مردم ظلمی بیشتر از پدرش روا می‌داشت، تا آنجا که امام حسین (علیه السلام) فرمودند: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِّتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدٍ» (غروی، ۱۳۷۲: ۲۵)؛ «و آن هنگام که امت و جامعه‌ی اسلامی گرفتار حاکمانی چونان یزید بن معاویه شود، بی‌شک بایستی با اسلام وداع گفت». در دوران بنی‌امیه به واسطه‌ی ظلم و ستم حاکمان مستبد مردم جرأت انقلاب و تغییر و تحول اوضاع جامعه‌ی خود را نداشتند، اما امام حسین (علیه السلام) با اهدای خون خود برای مردم الگو شدند. قیام‌هایی در پی آن به وقوع پیوست گرچه کاملاً به هدف نرسیدند، حکومت بنی‌عباس حاصل یکی از این قیام‌ها بود. برخی از حاکمان عباسی بسیار مستبدتر و ظالم‌تر از حاکمان دوران بنی‌امیه بودند. در این دوره خلفای عباسی بی‌رحمانه مخالفان خود را می‌کشتند تا جایی که ظلم و ستم حکام عباسی باعث ایجاد نارضایتی عمومی شد. طی دوران معاصر نیز، در دوران مشروطیت شاهد قیام مردم ایران و انقلاب مشروطیت برای پایان بخشیدن بر ظلم و استبداد و تشکیل حکومت عدل بودیم. امروزه نیز شاهد هستیم که حکام ظالم در بسیاری از کشورها مردم را تحت فشار قرار داده و بر آن‌ها ستم می‌کنند و این خود مردم هستند که می‌توانند خود را نجات داده رها شوند، یا در آن حال باقی بمانند. به هر حال از دیرباز تاکنون ظلم همچنان بوده است و اکنون نیز ادامه دارد.

۳-۳. راه‌های جلوگیری از ظلم

در آیات قرآن کریم راه‌های زیادی برای مقابله با ظلم ارائه شده که ما به بررسی تعدادی از آنها می‌پردازیم.

۳-۳-۱. مبارزه و مقابله با روش‌های مختلف

وظیفه‌ای که برعهده‌ی مسلمانان نهاده شده، مبارزه با ظلم و ستم و دفاع از محرومین و مستضعفین و سعی در اجرای عدالت اجتماعی می‌باشد. یک راه مبارزه با ظالم به کارگیری نیروی دفاعی است که خداوند حکیم در وجود همه‌ی انسان‌ها به ودیعه گذاشته است. راه دیگر، استفاده از دستگاه قضایی و استفاده از افکار عمومی است.

خداوند در این مورد می‌فرماید: (قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَ الْأَثْمَ وَ الْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (اعراف، ۳۳)؛ «بگو خداوند تنها اعمال زشت را چه آشکار باشد و چه پنهان، حرام کرده است و هم‌چنین گناه و ستم بدون حق و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی بر آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید».

از آیه فهمیده می‌شود که اعمالی مانند گناه و ستم به ناحق و شریک قرار دادن برای خدا، انسان را از رسیدن به ثواب و پاداش آخروی باز می‌دارد، بنابراین خداوند آن‌ها را حرام نمود و انسان باید با آن‌ها مبارزه نماید.

۳-۳-۲. یاری نکردن ستمگر

یکی دیگر از راه‌های جلوگیری از ظلم، یاری نکردن ستمگر است؛ زیرا وقتی انسان ستمگر را کمک و استعانت ننماید، باعث می‌شود که ظلم در جامعه کاهش یابد. قرآن در این باره می‌فرماید:

(وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ) (هود، ۱۱۳)؛ «به کسانی که ستم کرده‌اند، متمایل نشوید، آتش (دوزخ) به شما می‌رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد». قرآن در آیه‌ی فوق به مسلمانان دستور می‌دهد که ستمگران را یاری نکنند، زیرا رکون به‌سوی ظالمین که در این آیه از آن نهی شده آن است که کسی در ستم و ظلم آن‌ها شرکت کند و از کار آن‌ها اظهار رضایت نماید یا اظهار دوستی و محبت آن‌ها را بکند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۵: ۳۰۶)

۳-۳-۳. یاری کردن ستمدیده:

یکی دیگر از راه‌های مبارزه با ظلم و ستم، کمک و یاری نمودن مظلومان و ستمدیدگان است. خداوند می‌فرماید:

(وَلَمَنْ أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ) (شوری، ۴۱)؛ «کسی که بعد از مظلوم واقع شدن یاری بطلبد، ایرادی بر او نیست»، زیرا انتصار و استمداد، حق مسلم هر مظلومی است و یاری مظلومان وظیفه‌ی هر انسان آزاده و بیداری. مجازات و کیفر تنها از آن کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می‌دارند. نتیجه آنکه برای جلوگیری از ظلم همان‌طور که مظلوم و ستمدیده موظف به ایستادگی و مقاومت و کمک خواستن از دیگر مسلمانان است، مسلمانانی که استغاثه‌ی او را می‌شنوند، مسئولند که به او یاری رسانند.^۷

۳-۳-۴. کسب آگاهی

یکی دیگر از راه‌های مبارزه با ظلم و ستم، رشد و آگاهی پیدا کردن مردم نسبت به مسأله‌ی ظلم است. رشد و آگاهی باید نیروی خفته‌ی انسان را بیدار کند. آگاهی‌هایی که از ناحیه‌ی دین و مذهب به دست می‌آید این‌گونه است؛ یعنی به انسان علم می‌دهد و نیروهای خفته‌ی او را بیدار می‌کند.

قرآن در این زمینه می‌فرماید: (وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) (حشر، ۱۹)؛ «از آنان نباشید که خدا را فراموش کردند، پس خدا آن‌ها را از خودشان فراموشانید. آنان همان فاسقان‌اند».

درآیه‌ی فوق، علت فراموش کردن خویش، فراموش کردن خداست، زیرا اگر انسان نسبت به خداوند آگاهی داشته باشد، مسأله‌ی ظلم و ستم را کنار گذاشته و غرق در معنویات می‌شود. (مطهری، ۱۳۷۴، ج ۴) بنابراین رشد آگاهی نسبت به خداوند می‌تواند یکی از راه‌های مبارزه با ظلم و ستم باشد. حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «من عرف نفسه فقد عرف ربه» «هر که خود را بشناسد، خدای خویش را می‌شناسد.» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۰، ح ۷۹۵۶)

نتیجه آن که، یکی از موانع بیداری اسلامی، ظلم حکام است. ظلم حاکمان ابتدا باعث ایجاد رعب و وحشت و ترس در مردم می‌شود و آن‌ها را از قیام باز می‌دارد، اما در نهایت این ظلم باعث لبریز شدن کاسه‌ی صبر مردم و بیداری و انقلاب می‌شود. مثل اوضاع امروز کشورهای عربی که همگی شاهد آن هستیم که به واسطه‌ی ظلم حاکمانشان، برخی

مردم بیدار شدند و انقلاب کردند و یا خواستار تحول و تغییر جدی در جامعه شدند.

۴. تعصّب و تحجّر

«تعصّب» در اصل از ماده‌ی «عصب» به معنی رگ‌ها و پی‌هایی است که مفاصل را به هم ارتباط می‌دهد، سپس هرگونه ارتباط و به هم پیوستگی را «تعصّب» نامیده‌اند؛ اما معمولاً این لفظ در مفهوم افراطی و مذموم آن به کار می‌رود. تعصّب و تحجّر به معنای ایستایی، تحول‌ناپذیری، جمود و برنتابیدن فرهنگ و ارزش‌های حق و متعالی است که هم در ساحت بینش و دانش (تحجّر) و هم در حوزه‌ی گرایش و رفتار (جمود) بروز و ظهور دارد و عقل و دل و ابزارهای معرفت یاب و منابع شناخت‌زا را نیز شامل می‌گردد» (مطهری، ۱۳۷۵، ج ۱۹: ۱۱۰)

تعصّب و تحجّر به شدت در قرآن نکوهش شده است. از جمله در تقبیح ادعای جمعی از یهود و نصاری می‌فرماید:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ) (بقره، ۱۱۳)؛ «یهود بر این دعوی‌اند که نصاری را از حق چیزی در دست نیست و نصاری بر این دعوی که یهود را از حق چیزی در دست نیست، در صورتی که هر دو گروه در خواندن کتاب آسمانی یکسانند.»

آن‌ها با در دست داشتن کتاب الهی که می‌تواند راهگشای آن‌ها در این مسائل باشد، این‌گونه سخنان که سرچشمه‌ای جز «تعصّب» و عناد و لجاج ندارد، بسیار عجیب است. این آیه سرچشمه‌ی اصلی تعصّب و تحجّر را «جهل و نادانی» معرفی کرده است، زیرا افراد نادان همواره در محیط زندگی خود محصورند و غیر آن را قبول ندارند، به آئینی که از کودکی با آن آشنا شده‌اند، هرچند خرافی و بی‌اساس باشد، سخت دل می‌بندند و غیر آن را منکر می‌شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۴۰۷)

آیه‌ی دیگری از جمود برخی آدمیان سخن می‌گوید و می‌فرماید: (ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً) (بقره، ۷۴)؛ «پس از آن دل‌های شما چون سنگ سخت گردید، حتی سخت‌تر از سنگ...» که در حقیقت آدمیانی را منظور می‌کند، که تمام وجودشان سخت و سیاه شده و در برابر اندیشه، شناخت و شهود، نفوذناپذیرند و از هدایت دورند.

در روایات اسلامی نیز تعصّب و جمود، شدیداً نکوهش شده، از جمله گفته شده پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله): «همه روز از شش چیز به خدا پناه می‌برد: از شک و شرم و حمیت

(تعصّب) و غضب و ظلم و حسد» (مجلسی، ۱۳۸۸ق، ج ۷۳: ۲۸۹)

همچنین گفته شده هنگامی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)، مشرکین را به آیین یکتاپرستی دعوت می‌کرد، آنان بنا به محدودیت فرهنگی و فکری که داشتند و نظر به تعصب قومی، پاسخ می‌دادند: «رفتار و عقاید ما همان است که پدران ما داشته‌اند و هرگز تغییر مسلک نخواهیم داد. بنابراین از پندها و اندرزهای رسول خدا (صلی الله علیه وآله) جز فریاد دعوت چیزی نمی‌شنیدند، درست مانند گوسفندانی که سخت سرگرم چرا باشند و گاه‌گاهی فریاد چوپان را بشنوند، ولی هرگز به آن توجه نکرده و به راه خود ادامه دهند» (مکارم شیرازی، ۱۳۶۵، ج ۱۵: ۳۵۶)

بنابراین طبق آیات و روایات، «تعصّب و تحجّر» یکی از موانع جدی بر سر راه انقلاب و بیداری است، چرا که یک انسان متحجّر و متعصّب، پيله سخت و نفوذناپذیر به دور خویش می‌تند و به هیچ وجه حاضر به تغییر افکار و عقاید خود نیست، در نتیجه نمی‌تواند با مردم در تغییر سرنوشت و اوضاع حاکم بر جامعه سهیم باشد؛ زیرا نظام اسلامی تنها در سایه‌ی مجاهدت‌ها و کوشش‌های مؤمنان راستین تحقق می‌یابد. اکنون جا دارد به عوامل و مؤلفه‌های ایجادکننده‌ی تحجّر در فرد بپردازیم:

۴-۱. عوامل تعصب

عوامل مختلفی موجب تعصب‌ورزی می‌شود. برخی از این عوامل عبارتند از:

۴-۱-۱. تکبر

یکی از ریشه‌های تعصّب، تکبر می‌باشد که نمونه‌ی بارز آن در داستان سجده نکردن شیطان بر آدم نمایان می‌شود. خداوند از ابلیس پرسید: (قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ) (ص، ۷۵) «خدا به شیطان فرمود: ای ابلیس، تو را چه مانع شد که به موجودی (با قدر و شرافت) که من به دو دست (علم و قدرت) خود آفریدم سجده نکنی؟ آیا تکبر و نخوت کردی یا از فرشتگان بلند رتبه عالم قدس اعلا بودی (که نمی‌بایست سجده کنند)؟» امام علی (علیه السلام) در این باره می‌فرماید: «...ابلیس به خاطر اصل و ریشه‌ی خود بر آدم تعصّب ورزید» (رضی، ۱۳۸۶، خطبه ۱۹۲: ۲۷۱)

۴-۱-۲. مال و ثروت

یکی دیگر از عوامل تعصب داشتن، مال و ثروت است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در یکی دیگر از بیانات خود می‌فرماید: «اما توانگران از مرفهین امت‌های گذشته به خاطر

آثار نعمت‌ها تعصب ورزیدند» (همان)

۳-۱-۴. تقلید کورکورانه

تقلید اقسام مختلفی دارد که یک نوع آن مذموم است و آن تقلید «جاهل از جاهل» می‌باشد که گاه عامل اصلی تعصب و غیرت‌ورزی نابجا است. شهید مطهری، جریان خوارج را اولین جریان جمودآمیز در ضربه زدن به اسلام معرفی می‌کند که در بستری سیاسی، بر اثر خلأهای فکری و معرفتی و درک مفاهیم قرآنی شکل گرفت. (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۱۵) بنابراین بر مسلمانان است که عوامل تحجّر را شناخته و در رفع آن‌ها تلاش کنند تا در زمینه‌ی بیداری اسلامی این سدّ و مانع از سر راه برداشته شود.

۲-۴. آثار تعصّب

تحجّر و تعصّب نابجا آثار مخربی بر جای می‌گذارد، ما در اینجا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۴. بی‌ایمانی

هنگامی که فرد متعصب در برابر حق، از تعصبات خود پیروی می‌کند (اعم از تعصبات قومی، قبیله‌ای، سیاسی و...) نمی‌تواند در دل و قلب خویش به حق ایمان آورد. چنین فردی حتی اگر حق، به روشنی روز برایش آشکار گردد، باز آن تعصبات نمی‌گذارند که ایمان آورد. چرا که تعصّب تمام دل و قلب او را تسخیر کرده و در برابر پذیرش و ایمان به حق مانند سنگ نفوذناپذیر شده است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ تَعَصَّبَ او تَعَصَّبَ لَهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِيمَانِ مِنْ عُنُقِهِ» (کلینی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۳۲)؛ «کسی که تعصب به خرج دهد یا برای او تعصب داشته باشند، پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است».

۲-۲-۴. انحراف از حق

اصولاً انتقال سنت‌های غلط از قومی به قوم دیگر در سایه‌ی شوم همین «حمیت جاهلیت» صورت می‌گیرد و پافشاری اقوام مختلف در برابر انبیاء و رهبران الهی نیز، غالباً از همین رهگذر است (مکارم شیرازی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۰۱). تحجّر عقلی، قلبی و عملی، علت عدم پذیرش حق و گرایش به کمال و سعادت واقعی می‌گردد.

۳-۲-۴. عقب‌ماندگی و جاهلیت

شکی نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب‌ماندگی و سقوط آن

جامعه است و تعصب پرده‌های سنگینی بر عقل و فکر می‌افکند و انسان را از درک صحیح و تشخیص سالم بازمی‌دارد و گاه تمام مصالح او را به باد فنا می‌دهد. چنان‌که در حدیثی از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) آمده است: «کسی که در قلبش به اندازه‌ی دانه‌ی خردلی عصبیت باشد، خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می‌کند». (مکارم شیرازی، ۱۳۶۵، ج ۲۲: ۳۰۸)

۴-۲-۴. ایجاد تفرقه در جامعه

اگر جامعه‌ای از مجموع افراد و گروه‌های متعصب که یکدیگر را قبول ندارند، تشکیل شده باشد، هیچگاه اتحاد و انسجام در بین آن‌ها رخ نخواهد داد. به همین جهت می‌باشد که استعمارگران تلاش می‌کنند بین ملت‌های اسلامی تعصب کورکورانه منفی را رواج دهند، حتی در داخل کشور هم با ایجاد تعصب مذموم بین گروه‌ها و اقوام مختلف، وحدت ملی را از بین می‌برند و به این ترتیب ملت‌ها را سرگرم امور واهی کرده و از انقلاب و بیداری بازمی‌دارند.

۴-۳. راه درمان

بهترین راه مبارزه با این خوی زشت و طریق نجات از این مهلکه‌ی بزرگ، تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است. در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید نقطه‌ی مقابل آن، یعنی «داشتن سکینه و روح تقوا» می‌داند. یعنی آنجا که آرامش و تقوا است، حمیت جاهلیت نیست و آنجا که حمیت جاهلیت است، ایمان و تقوا در کار نیست. (عروسی حویزی، ۱۴۱۵ق، ج ۵: ۷۳)

حضرت امام خمینی (رحمه‌الله‌علیه) فرمودند:

«ما باید سعی کنیم حصارهای جهل و خرافه و تعصب را شکسته، تا به سرچشمه‌ی زلال اسلام ناب محمدی برسیم». (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۴۱)

۵. تحریف اسلام و وارونه نشان دادن مفاهیم آن

یکی دیگر از موانع بیداری اسلامی تحریف اسلام و وارونه نشان دادن مفاهیم است. حال به بررسی مفهوم تحریف می‌پردازیم:

«تحریف» در لغت به معنی «برگردانیدن سخن» به کار رفته است. هم‌چنین به معنی: تغییر لفظ بدون معنی، تبدیل، انقلاب، سرنگونی، واژگونی، انحراف سخن یا چیزی دیگر از حالت و وضع خود آمده است. (دهخدا، ۱۳۷۲، ج ۴: ۵۶۶۳)

قرآن روشن‌کننده‌ی حقایق است، همان‌گونه که خدای سبحان می‌فرماید:

(هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ) (آل عمران، ۱۳۸)؛ «این برای عموم مردن نشان دادن [عبرت] است». (و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (نحل، ۸۹)؛ «ما قرآن را که بیانگر هر چیز است، بر تو نازل کردیم».

(وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) (بقره، ۲۳۰)؛ «اینها مقرراتی است که خدا آن‌ها را بیان می‌کند تا اهل دانش از آن بهره ببرند».

با تحریف آموزه‌های اصیل اسلام، به آرامی از بالندگی این مکتب کاسته شد و ارزش‌هایی از قبیل: عدالت، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، حج و... نیز دچار تحریف شد یا کلاً فراموش گردید و در عوض مباحثی که ضرورت چندانی نداشت مثل مسأله‌ی حدوث و قدم قرآن، جبر و تقدیر و مسائلی از این قبیل، سال‌ها محور تفکرات و بحث‌های دینی شد. با این‌گونه مباحث هم دغدغه‌ی دینی مردم کنترل شد و از تفکر در مورد اصلاح جامعه و بیداری اسلامی بازداشته شدند و هم محوری برای مشغول کردن اندیشمندان ایجاد گردید.

۱-۵. انواع تحریف

تحریف انواعی دارد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از: تحریف لفظی و تحریف معنوی. تحریف لفظی این است که ظاهر مطلبی را عوض کنند، مثلاً از یک گفتار، عبارتی حذف شود یا به آن عبارتی اضافه شود و یا جمله‌ها را چنان پس و پیش کنند که معنی آن فرق کند، یعنی در ظاهر و در لفظ گفتار تصرف کنند. تحریف معنوی این است که گفتار مطابق مقصود خود تفسیر شود، نه مطابق مقصود اصلی گوینده.

در حوزه‌ی مفاهیم دینی این «تحریف معنوی» است که ویرانگرتر است، زیرا افرادی که آگاهی کافی نداشته باشند، قادر به تشخیص آن نیستند. در قرآن کریم چند آیه بدین امر اختصاص یافته و عملکرد یهودیانی که مفاهیم دین را تحریف می‌کردند و آن را واژگونه می‌نمودند، مطرح شده است:

(أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) (بقره، ۷۵)؛ «[ای مؤمنان] آیا امید دارید که [یهودیان] به [حقانیت] شما ایمان آرند و حال آنکه گروهی از آنان کلام الهی را می‌شنیدند و پس از آنکه آن را درمی‌یافتند، آگاهانه دگرگونش می‌ساختند».

(يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ) (نساء، ۴۶؛ مائده، ۱۳)؛ «کلمات (کتاب) را از مواضع خود تحریف می‌کردند».

حیات مفاهیم دینی به آن است که این مفاهیم از تحریف به دور ماند. امیرالمؤمنین

علی (علیه السلام) از تحریف معنوی مفاهیم قرآنی شکایت می‌کند و چنین می‌فرماید: «إلی الله أشکون من معشر یعیشون جهالاً و یموتون ضلالاً، لیس فیهم سلعة أبور من الكتاب إذا تلی حق تلاوته، ولا سلعة أنفق بیعا ولا أعلی ثمناً من الكتاب إذا حُرّف عن مواضعه» (رضی، ۱۳۸۶، خطبه ۱۷: ۴۰)؛ «گله‌ی خود را با خدا می‌کنم از مردمی که عمر خود را به نادانی به سر می‌برند و با گمراهی رخت از این جهان به در می‌برند. کالایی خوارتر نزد آنان از کتاب خدا نیست، اگر آن را چنان‌که می‌بایست خوانند و پرسودتر و گرانبهارتر از آن نباشد، اگر آن را از معنی خویش برگردانند و تحریف شده باشد».

اگر مفاهیم دینی از موضع اصلی خود منحرف شود و به مفاهیمی واژگونه و مخالف خود تبدیل گردد، دین و دینداری گرفتار آسیب و آفت می‌شود و خواسته‌ی دین از آن مفاهیم معنا نمی‌یابد و عملکرد دینی براساس مفاهیم تحریف شده، راهبر انسان در مسیر هدایت نخواهد بود، بلکه موجب گمراهی و هلاکت خواهد شد. در بسیاری از مفاهیم دینی تحریفی معنوی صورت گرفت و این امر موجب دگرگونی اساسی در فهم دین شد، به گونه‌ای که زمامداران ستمگر و فزون‌خواهان غارتگر و عالمان تباهاگر تا آنجا که توانستند، دین و دینداری را در جهت منافع خویش تحریف نمودند و به نام دین و دینداری چه ستم‌ها و ناراستی‌ها و تباهی‌ها که روا نداشتند. هم‌چنین جاهلان و ظاهرگرایان و کج‌فهمان و خشک‌مغزان به سبب جهالت و ظاهرگرایی و کج‌فهمی و خشک‌مغزی خویش مفاهیم دین را دگرگون ساختند و دینداری را به مسیرهای غیرطبیعی و به دور از صورت فطری آن کشاندند. (دلشاد تهرانی، بی‌تا: ۹۲)

در بسیاری از مفاهیم دینی، تحریف معنوی رخ داده است. به فراخور بحث این مقاله، تنها به تحریف مفهوم «قضا و قدر» می‌پردازیم، چرا که جنبه‌ی اجتماعی دارد. اعتقاد به «قضا و قدر» آن‌گاه که از مفهوم حقیقی‌اش منحرف می‌گردد، از جمله موانع جدی برای بیداری و انقلاب است؛ زیرا اعتقاد به قضا و قدر به معنای خنثی بودن نقش انسان در سرنوشت خویش، موجب انحطاط در همه‌ی عرصه‌های زندگی می‌شود. هیچ‌چیز به اندازه‌ی اینکه انسان آزادی خود را از دست رفته و خویشتن را مقهور و محکوم نیرومندتر از خود مشاهده کند، روح او را فشرده و افسرده نمی‌سازد. می‌گویند بالاترین نعمت‌ها، آزادی است و تلخ‌ترین دردها و ناکامی‌ها احساس مقهوریت است. یعنی اینکه انسان شخصیت خود را لگدکوب شده و آزادی خود را به تاراج رفته، ببیند و خود را در برابر دیگری مانند گوسفند در اختیار چوپان مشاهده کند، خواب و خوراک و موت و حیات خویش را در دست اقتدار او ببیند. از همان اوایل ظهور اسلام برخی قضا و قدر را از مفهوم اصیل

آن منحرف کردند و چنین القا نمودند که قدرتی نامرئی، ولی بی‌نهایت مقتدر، به نام سرنوشت و قضا و قدر بر جمیع وقایع عالم حکمرانی می‌کند و آنچه در زمان حاضر در حال صورت گرفتن است و یا در آینده صورت خواهد گرفت، در گذشته معین و قطعی شده است و انسان، مقهور و مجبور به دنیا می‌آید و از دنیا می‌رود. (مطهری، بی‌تا: ۴-۳) بدین ترتیب جبری مسلکی در اندیشه و سیره‌ی مسلمانان ظهور کرد و ناروایی‌ها و ستم‌های بسیار از این باب بر دین و دینداری روا شد و مسلمانان را از بیداری و دخالت در آینده‌ی خویش بازداشت. بدون شک جبری مسلکی آثار سوء اجتماعی زیادی دارد؛ زیرا آن کس که مقامی را غصب کرده و یا مال و ثروت عمومی را ضبط نموده و یا در حق مردم ظلم و ستم روا می‌دارد، دم از موهبت‌های الهی می‌زند و به عنوان اینکه هر چیزی به هر کس داده می‌شود، خدادادی است، بهترین سند برای حقانیت آنچه تصاحب کرده، ارائه می‌دهد و آنکه از مواهب الهی محروم مانده، به خود حق نمی‌دهد که اعتراض کند؛ زیرا فکر می‌کند که این اعتراض، اعتراض به قسمت و تقدیر است. بنابراین ظالم و ستمگر از اعمال جابرانه‌ی خود با بهانه‌ی سرنوشت و قضا و قدر رفع مسئولیت می‌کند و مظلوم و ستمکش از آنچه از دست ستمگر می‌کشد، تحمل می‌کند، چون فکر می‌کند آنچه بر او وارد می‌شود، مستقیماً و بلاواسطه از خداست و با خود می‌گوید مبارزه با ظلم و ستمگری هم بیهوده است، زیرا پنجه در پنجه‌ی قضا افکندن است، لذا بیدار و آگاه نمی‌شود و ساکت می‌ماند. (مطهری، بی‌تا: ۱۹-۲۱)

در طول تاریخ، مسأله‌ی قضا و قدر، متمسک قرص و محکمی برای حاکمان جور بوده است و به بهانه‌ی آن مردم را از دفاع از حقوق خویش باز می‌داشتند، مثلاً در زمان بنی‌امیه، پادشاهان غاصب با طرفداری از مسلک جبر با مردم برخورد می‌کردند.

البته همان‌طور که اشاره شد، تحریف معنوی در حوزه‌های مختلفی از دین رخ داده است که باعث عدم بیداری مسلمانان شده، ولی ما برای رعایت اختصار تنها به تحریف در مسأله‌ی قضا و قدر پرداختیم که جنبه‌ی اجتماعی بیشتری دارد. به طور کلی باید گفت تحریف مفاهیم دینی، یکی از علل انکارناپذیر در عدم خیزش و بیداری اسلامی است؛ زیرا همه‌ی مفاهیم اسلامی، سراسر درس و الگو و دستورالعمل برای آگاهی و بیداری مسلمین است و اگر این مفاهیم دچار تحریف گردد، پیام‌های اسلام گاهی با کمی و کاستی و حتی گاهی برخلاف واقعیت آن به مسلمانان می‌رسد. در نتیجه آنان نمی‌توانند مطابق اسلام ناب محمدی عمل نمایند و از حقوق خود آگاه شده، از آن دفاع نمایند.

نتیجه‌گیری

۱. بیداری اسلامی از مهم‌ترین پدیده‌های اجتماعی قرن اخیر است و به خصوص در چند دهه‌ی اخیر به اوج خود رسیده است. ولی این پدیده در بسیاری از کشورها یا اصلاً شکل نگرفته است و یا شکل گرفته است ولی به علت موانعی که بر سر راهش وجود داشته به اهداف خود نرسیده است (همانند کشورهای عربی مثل تونس و مصر).
۲. اولین و مهمترین مانع بیداری اسلامی "جهل" است؛ چرا که جهل سرچشمه‌ی تفرقه، تعصب و تقلید کورانه می‌باشد. فرد جاهل در جامعه اسلامی با تعصب و پیروی از آرای گذشتگان و جمود فکری که دارد، سدی بر سر راه بیداری اسلامی می‌سازد. در قرآن کریم خداوند بارها به تقبیح جهل و دعوت به تعقل و اندیشه پرداخته است.
۳. "تفرقه" یکی دیگر از موانع بیداری اسلامی است. سنت تاریخ و قانون آفرینش این است که هرگاه در میان جمعی همدلی و وحدت باشد، به اهدافشان می‌رسند و اگر تفرقه باشد، ضعیف و ناتوان خواهند شد. طبق آیات قرآن از جمله عوامل تفرقه ایمان نداشتن به خدای یگانه و دین واحد، شیطان و عدم تعقل و اندیشه است.
۴. یکی دیگر از موانع بیداری اسلامی، "ظلم" است، که در اصطلاح قرآن هرگونه انحراف از موازین حق را شامل می‌شود. حکام ظالم در جوامع اسلامی با ستمگری خود در حق مردم، باعث می‌شوند که مردم جرأت و تغییر و تحول اوضاع جامعه را نداشته باشند.
۵. "تعصب" به معنی ایستایی و تحول ناپذیری و جمود، از دیگر عواملی است که مردم را از بیداری اسلامی باز می‌دارد. یک انسان متعصب، پيله‌ی سخت و نفوذناپذیر فکری به دور خود می‌تند و به هیچ وجه حاضر به تغییر و تحول افکار، عقاید و شرایط نیست. چنین فردی هرگز با جامعه در مسیر تغییر سرنوشت همگام نمی‌شود.
۶. "تحریف اسلام"، از دیگر موانعی است که سدّ راه بیداری اسلامی می‌شود. وقتی مفاهیم دینی از موضع اصلی خود منحرف و به مفاهیمی واژگونه تبدیل شود، خواسته‌ی دین از آن مفاهیم معنا نمی‌یابد و عملکرد انسان بر اساس مفاهیم تحریف شده رهرو انسان در مسیر هدایت (در اینجا بیداری اسلامی) نخواهد شد.

یادداشت‌ها

۱. (بقره/۲۴۲)، (انعام/۳۳)، (یوسف/۲۰)، (انبیاء/۶۷)، (یس/۶۲)، (غافر/۶۷) و ...
۲. (اعراف/۱۳۸)، (احقاف/۲۳) و ...
۳. مانند: (وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ) (لقمان/۱۳)
۴. مانند: (وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (مائده/۴۵)
۵. مانند: (... فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا ...) (اعراف/۴۵-۴۴)
۶. مانند: (... وَ مَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ) (توبه/۲۳)
۷. همانطور که قرآن کریم به توییح و سرزنش کسانی که به یاری ستمدیدگان نمی‌شتابند پرداخته است: (وَ مَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا) (نساء/۷۵)

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
- نهج البلاغه، گردآوری: رضی سیدشریف (۱۳۸۶ ه.ش)، ترجمه محمد دشتی، قم، انتشارات ارم.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ ه.ق)، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه.
- پایدار، حبیب الله (۱۳۵۷ ه.ق)، حیات و مرگ تمدن‌ها، تهران، انتشارات قلم.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد (۱۳۶۰ ه.ش)، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق میرسید جلال الدین محدث، تهران، دانشگاه تهران.
- جرجی زیدان (۱۳۶۹ ه.ش)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- حرانی، ابن شعبه، بی تا، تحف العقول، ترجمه احمد جنتی عطائی، تهران، انتشارات علمیه اسلامی.
- حکیمی، محمدرضا (۱۳۶۰ ه.ش)، الحیة، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- خسروپناه دزفولی، عبدالحسین (۱۳۸۴ ه.ش)، آسیب شناسی جامعه دینی، تهران، دفتر نشر معارف.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، بی تا، رهنمایان دین، تهران، انتشارات دریا.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲ ه.ش)، لغت نامه دهخدا، تهران، مؤسسه چاپ و انتشار دانشگاه تهران.

- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ه.ق)، **مفردات الفاظ قرآن**، دمشق، انتشارات دارالقلم.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷ه.ق)، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ه.ش)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
- عروسی حویزی، علی بن جمعه (۱۴۱۵ه.ق)، **تفسیر نورالثقلین**، قم، انتشارات اسماعیلیان.
- غروی، محسن (۱۳۷۲ه.ش)، **پرتوی از کلام امام حسین (ع)**، قم، انتشارات شفق، چاپ اول.
- قرائتی، محسن (۱۳۷۶ه.ش)، **تفسیر نور**، قم، مؤسسه در راه حق.
- کلینی رازی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۲ه.ش)، **اصول کافی**، ترجمه محمدباقر کمره ای، تهران، انتشارات اسوه.
- مجلسی، محمد باقر (۱۳۸۸ه.ش)، **بحار الانوار**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مدرسی، محمدتقی (۱۳۷۷ه.ش)، **تفسیر هدایت**، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۷ه.ش)، **انقلاب اسلامی جهشی در تحولات سیاسی تاریخ**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶ه.ش)، **اسلام و مقتضیات زمان**، قم، نشر صدرا.
- ----- (۱۳۷۴ه.ش)، **انسان در قرآن**، تهران، انتشارات اسوه.
- ----- بی تا، **انسان و سرنوشت**، بی جا، شرکت سهامی انتشار.
- ----- (۱۳۷۵ه.ش)، **مجموعه آثار**، قم، نشر صدرا، چاپ ششم.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۶۸ه.ش)، **پیام قرآن**، قم، مدرسه امام امیرالمومنین.
- ----- (۱۳۶۵ه.ش)، **تفسیر نمونه**، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۶۱ه.ش)، **صحیفه نور**، تهران، وزارت ارشاد.
- ولایتی، علی اکبر (۱۳۸۴ه.ش)، **فرهنگ و تمدن اسلامی**، قم، دفتر نشر معارف.